

می‌نشینند و می‌نویسند.

● آیا در سفر، از خود مردم آن مناطق می‌نویسید؟

قصه‌ای دارم در «کنیزو» به اسم طاووس‌های زن. رفته بودم گناوه، منطقه‌ای دیدم پر از پشگل و پهن و اسکلت مردار، بوی آن فضا توی ذهنم نشست. در «جُفره» پای صحبت خاله‌ام نشستیم، پرسیدم چطور شد آمدی بوشهر؟ گفت، پدرم شش، هفت برادر داشت و یک خواهر به اسم «فانوس». چو افتاده بود او عاشق است. آنها تصمیم می‌گیرند او را بکشند پدر بزرگ من تن نمی‌دهد و نصف شب با معدود آدم‌هایی که نمی‌خواستند جنایت کنند می‌آیند بوشهر و کپر می‌زنند ولی فانوس در کوه تکه تکه می‌شود. من به آنجا رفتم و این قصه درآمد.

و یا در بخش گورستان در «کولی کنار آتش»، یک شب بمباران که همه داشتند از شهر خارج می‌شدند به آژانس زنگ زدم، گفتم: تا کسی می‌خواهم، پرسید: کجا می‌روید، گفتم: قبرستان. رفتم «بهشت زهرا»، اتفاقاً آن شب پالایشگاه را زدند، صحنه گورستان در کولی هم، فضای آن شب است در بهشت زهرا، چاقوکش‌ها که آنجا آمده بودند. و یا صحنه کارخانه، من یک سال در کارخانه کار کردم. آن فضا حقیقی است و تجربه شخصی من است. وقتی آن‌جا می‌گویم کرم سوزن سوزن می‌شود این واقعیت است.

● درباره ناشران آثارتان بگویید؟

من کنیزو را دادم به ناشر، چند سال آنجا ماند، به من گفت این ادبیات گورستانی است... ناشران من بیشتر مرد بودند، امیدوارم خانم‌هایی که اینجا هستند (ناشران زن در نمايشگاه) کتاب‌های مرا چاپ کنند. البته کار آدم را آن قدر می‌برد که آدم جنسیتش یادش می‌رود. و من به خاطر زن بودن از ناشر یا اداره‌ای کتک نخورده‌ام، بلکه از باورهای مردم و فرهنگ جامعه کتک خورده‌ام. در واقع بیشتر از قوانین نانوشته اذیت شده‌ام تا قوانین نوشته.

● دغدغه فعلی شما چیست؟

۱۰۰ تا دغدغه برای کار جدید دارم. از وقتی شروع به نوشتن کردم یادداشت برمی‌داشتیم و به خاطر نحوه زندگی‌ام، موضوع برای قصه خیلی دارم. و در کنار همه اینها لبخند پسر و چشمان آبی‌اش هم هست.

در زندگی خانوادگی، آدم در بست مشغول کارش نیست وقتی دارای فرزند می‌شوید یا کودکی را دوست دارید آدم ذهنش انعطاف‌پذیری بیشتری پیدا می‌کند. وقتی به پسر نگاه می‌کنم و می‌بینم که برای به دنیا آوردنش، از او اجازه نگرفته‌ام، حس می‌کنم باید از خودم مایه بگذارم، از خواب شبم می‌گذرم تا بنویسم.

● چقدر دچار خودسانسوری هستید؟

صحنه‌های عاشقانه‌ای که ما در کتاب‌هایمان می‌نویسیم با آن چه که اروپایی‌ها می‌نویسند متفاوت است. و این به خاطر خودسانسوری نیست، بعضی چیزها را خودمان نمی‌خواهیم بنویسیم، این فرهنگ ماست طبیعت ماست. و اگر ما این مشکل طبیعی را کنار بگذاریم و به شکل مصنوعی اعتراض کنیم به خودمان ضربه می‌زنیم. البته خودسانسوری همه جا جزو طبیعت ما نیست. وقتی ما می‌خواهیم صحنه‌ای عاشقانه را بنویسیم فکر می‌کنند دنبال فسق و فجور هستیم اما این طور نیست، زن‌ها پر از عاطفه و عشق و تخیل هستند.

من تا آنجا که می‌توانم سانسور نمی‌کنم و اگر هم جایی سانسور وجود دارد بستگی به قومیت و فرهنگ من دارد نه به شخص من!

● درباره صحنه گورستان در کولی کنار آتش بگویید؟ این را قبلاً گفتم، در حقیقت نوشتن برای من پناهگاه است.

آن شب در آن فضا، مرده‌ها، چاقوکش‌ها، بمباران، آتش پالایشگاه، من در واقع از دست همه آنها به نوشتن پناه بردم، که تترسم. که بتوانم خودم را از آن فضا نجات بدهم.

در دومین نشست زنان ناشر که روز ۱۳ مهرماه در شهر کتاب برپا بود جمعی از نویسندگان و مترجمان زن شرکت کرده و در فضایی صمیمی به بحث و گفتگو پرداختند، آنچه که در پی می‌آید گزارشی است از جلسه پرسش و پاسخ بین شرکت‌کنندگان در این نشست از منیرو روانی‌پور که از نظر تان می‌گذرد.

منیرو روانی‌پور، نویسنده معاصر که در سال گذشته به خاطر کتاب «سیریا، سیریا» دیپلم افتخار «۲۰ سال ادبیات داستانی» را دریافت کرد. تاکنون کتاب‌هایی چون «کنیزو»، «کولی کنار آتش»، «اهل غرق» و... را منتشر کرده است.

● نوشتن را چطور آغاز کردید؟

اردیبهشت سال ۱۳۶۰ بود که من یک شب در خانه یکی از دوستانم بودم. شروع کردم به صحبت، خیلی حرف زدم، دوستم گفت چرا این‌ها را نمی‌نویسی، تو به جای گفتن، تصویر ارائه می‌دهی. شاید در برخی مصاحبه‌های من، این را خوانده باشید، نوشتن کار طاقت‌فرسایی است در عین حال که دلنشین است. البته بعضی‌ها مثل من باید مدام مسافرت بروند، من یک‌جا بند نمی‌شوم. و کارهایی که چاپ شده‌اند در واقع ادامه سفرهای من هستند. و خوشا به حال کسانی که ذهن غنی دارند و مجبور نیستند به سفر بروند و در خانه

گزارشی از
جلسه پرسش و پاسخ منیرو روانی‌پور

نوشتن
پناهگاه من است